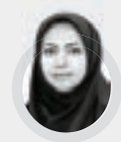
شهرآرا
روزنامه شهروند امید وزندگی
SHAHRARANEWS.IR
۲شنبه
۳۰ تیر ۱۳۹۹
۲۸ ذی‌القعده ۱۴۴۱
شماره ۳۱۵۶
۰۵
جامعه

کل جنگ را جنگیده‌ام

گفت‌وگو با فریدون حسین‌زاده که طی ۹۳ ماه در ۱۸ عملیات جنگی حضور مستقیم داشته است

تکتم جاوید
t.javid@shahraranews.ir



تخریب‌چی جلو می‌رفت. هر جا تخریب‌چی پایش را می‌گذاشت، ما هم همان مسیر را می‌رفتیم. من دوربین دید در شب دستم بود و پشت‌سرم دو نیروی دیگر می‌آمدند. به هر سختی بود، از میدان مین گذشتیم، محل را شناسایی کردیم و برگشتیم. در بازگشت، پای میرزایی که نفر آخر بود، به تله‌مین‌های منور گیر کرد. فاصله ما با عراقی‌ها حدود ۲۰ متر بود. در شرایطی که در میدان مین نه می‌توانستیم درازکش برگردیم، نه سینه‌خیز و هیچ کاری از دستمان برنمی‌آمد، همان‌جا نشستیم تا منور خاموش شود. عراقی‌ها ما را به رگبار بستند. برایم عجیب بود که چرا تیرها به من نمی‌خورد. تخریب‌چی از پشت تیر خورد و همان‌طور که نشسته بود، روی زمین افتاد. با افتادنش، یک مین دیگر هم منفجر شد. در این فاصله منور خاموش شده بود اما نتوانستیم پیکر تکه‌تکه شهید میرزایی را به عقب برگردانیم. عراقی‌ها پیکرش را بردند و بعدها در تبادل شهدا به ایران تحویل دادند. فریدون حسین‌زاده با بیان این خاطره، دست ما را می‌گیرد و می‌برد به ۹۳ ماه حضورش در جبهه‌های جنگ. می‌برد به جنگ از نخستین گلوله تا آخرین خمپاره.



عکس: احمد حسنی | شهرآرا

با عشق فعالیت‌های انقلابی از مدرسه مردود شد

پدرش فرهنگی و اهل شهرستان بیرجند بوده است. خودش هم همان‌جا به دنیا آمده اما از بیرجند فقط نامی در شناسنامه‌اش باقی مانده است؛ چون خیلی زود ساکن مشهد شده‌اند. فریدونِ متولدِ سال ۱۳۴۳ در بهترین مدارس مشهد، درس خوانده و شاگرد خوبی هم بوده است اما اتفاقات مهمی مسیر زندگی‌اش را از یک محصل خوب به یک انقلابی سرسخت و فرمانده جنگ تغییر می‌دهد. داستان زندگی‌اش را از سال دوم دبیرستان شروع می‌کند که انقلاب شده بود. می‌گوید: در همه فعالیت‌های انقلابی حضور داشتم؛ هم در راهپیمایی‌ها و هم در درگیری‌ها. وقتی انقلاب پیروز شد، یک بسیجی دوآتشه بودم و آن‌قدر در کارها و برنامه‌های بسیج غرق شده بودم که وقت مدرسه رفتن نداشتم و سوم دبیرستان مردود شدم. روز و شب، فکروذکرم بسیج و درگیری با منافقین بود.

محل زندگی‌اش در منطقه رضاشهر، یکی از دلایل اصلی این‌همه شور و فعالیت است. با افتخار ادامه می‌دهد: مرکز فعالیت‌های ما بسیج مسجد المهدی رضاشهر، یکی از پایگاه‌های فعال شهر، بود؛ پایگاهی که محدوده فعالیتش از مسجدالنبی الندشت تا بولوار آب‌وبرق، آزادشهر، نوفل‌لوشاتو و بولوار نماز کنونی را شامل می‌شد. چون از شهر دور بود و یک مجموعه جداافتاده محسوب می‌شد، خودمان خیابان‌ها را کنترل می‌کردیم و کارها را پیش می‌بردیم. رتق‌وفتق امور، تشکیل شورای حل اختلاف و... از جمله کارهایمان بود. به‌دلیل دور افتادن منطقه و باز بودن زمین‌های اطراف، خانه‌های تیمی منافقان آنجا زیاد بود. ما حدود ۱۰ یا ۱۱ خانه تیمی را شناسایی و متلاشی کردیم. خودم در درگیری و دستگیری اعضای هفت یا هشت خانه حضور داشتم.

حسین‌زاده پایگاه مسجد المهدی را یکی از مراکز کم‌نظیر مشهد می‌داند؛ چون هم از لحاظ تامین امنیت، موفق بوده و هم آموزش‌های تخصصی همچون سلاح‌شناسی برگزار می‌کرده‌است. آن‌طور که خودش می‌گوید، با همان سن کم نشان می‌دهد که قابلیت هدایت و رهبری این‌چنینی را دارد؛ چون در همان احوال و با همان جثه ریزش، معاون و سپس مسئول پایگاه می‌شود.

همه پایگاه، راهی جبهه شدند

مدت زیادی نمی‌گذرد که جنگ آغاز می‌شود و همه جوان‌ها را به‌سوی جبهه‌ها می‌کشاند، به‌طوری که در مدت کوتاهی، از ۱۷۰ نیروی پایگاه نزدیک به ۱۳۰ نفر عازم جبهه می‌شوند و پایگاه بیست‌وچهارساعته با گشت و نگهبانی، تقریبا تعطیل و با حضور دو یا سه نفر اداره می‌شود.

او هم مانند همه نوجوان‌ها و جوان‌های آن روزگار برای رفتن به جبهه با مخالفت پدرش روبه‌رو می‌شود. پدر نه اینکه با محافظت از کشورش مخالف باشد اما چون معلم است، اصرار دارد فریدون اول دیپلم بگیرد و بعد راهی جبهه شود. نشستن پای درس، کاری است که در آن شرایط از او برنمی‌آید. درباره سختی جبهه رفتنش می‌گوید: آن روزها خیلی از جوان‌ها بعد از مخالفت والدینشان، پنهانی به جبهه می‌رفتند اما من نمی‌توانستم با این روش بروم، زیرا مسئول پایگاه بودم و همه مرا می‌شناختند. تقریبا هیچ راهی برای رفتن، باقی نمانده بود تا اینکه به یاد کمک‌های مردمی افتادم. یک روز که در پایگاه نشسته بودم، فکر کردم از همین طریق می‌توانم به جبهه بروم. یک نیسان آوردم و شروع کردم به جمع کردن کمک از خانه‌ها. حدود پنج وانت کمک جمع شد. تابستان بود. پدرم را راضی کردم که با آن کاروان‌ها بروم و قبل از شروع مدرسه‌ها برگردم.

من مشهدبیا نیستم

خاطره رها شدن از مشهد و رسیدن به آرزوی آن روزهایش، با لبخندی در چهره‌اش پیداست. ادامه می‌دهد: در مسیر به روحانی کاروان گفتم من با شما می‌آیم، ولی برنمی‌گردم. ازآنجاکه پرونده‌ای نداشتم و برای اعزام ثبت‌نام نکرده بودم، اطمینان داشت که من را قبول نمی‌کنند. کمک‌ها را به ایلام رساندیم و منتظر بودیم فرمانده عملیات بیاید و کالاها را تحویل بگیرد. من مدام فکر می‌کردم چطور راضی‌اش کنم که مرا نگه‌دارد. بالاخره فردی که به او برادر بهروز می‌گفتند، آمد و در کمال تعجب گفت ما نیرویی برای این کار نداریم. خودتان باید کمک‌ها را در خط توزیع کنید. این جمله را که گفت، انگار دنیا را به من دادند. برای توزیع داوطلب شدم و همان‌جا ماندم.

چند روزی طول می‌کشد تا کمک‌های مردمی را توزیع کنند و کاروان عزم برگشتن کند: «خودم را پنهان کردم و گفتم دنبال من نگردید. من مشهدبیا نیستم.» حسین‌زاده ۴۵ روز در ستاد پشتیبانی ایلام می‌ماند و روز آخر برگه تسویه‌حسابی به دستش می‌دهند. با این برگه به‌طور رسمی رزمنده می‌شود و دفعه بعد راحت‌تر می‌تواند به جبهه برگردد. چندمرتبه راهی جبهه و عملیات می‌شود اما بالاخره کار تخصصی اطلاعات‌وعملیات را انتخاب می‌کند و شناسایی مواضع عراقی‌ها را تا پایان جنگ در جایگاه فرمانده گردان ادامه می‌دهد.

از سختی شناسایی تا رنج شهادت دوستان

روی تختی که بر آن نشسته است، پر است از عکس‌هایی که هرکدام را در دسته‌ای روی هم چیده است و طبقه‌بندی‌اش را خودش می‌داند. از ۱۸ عملیاتی که به قول خودش به شکل آفندی و مستقیم حضور داشته است و عملیات‌های دیگر، خاطرات مفصل و گاه عجیبی دارد. عکس‌ها آن‌قدر زیادند که برای پیدا کردن عکس‌های مهم‌تر، باید فکر کند. می‌گوید: مدتی است که درحال نوشتن خاطراتم هستم. نوشتن و عکاسی کردن را همیشه دوست داشته‌ام. از ایام جنگ یک دفترچه برایم مانده است که در ۱۰۰ صفحه وقایع و عملیات سال ۶۳ را در آن نوشته‌ام اما بقیه را فرصت نشد بنویسم و حالا افسوس می‌خورم.

کم‌کم پای ثابت جبهه و جنگ می‌شود و اسمش را هم عوض می‌کند. حالا دوستانش او را با نام مرتضی می‌شناسند. وقتی درباره عملیات سخت می‌پرسم، پاسخ می‌دهد: «بستگی دارد سختی را چه بدانید. گاهی سختی عملیات، شهادت دوستان عزیز و هم‌رزمانی است که کنارشان زندگی کرده و جنگیده‌اید اما وقتی یاد واقعه عاشورا و سختی آدم‌هایش همچون حضرت زینب(س) می‌افتید، انگار این غم و اندوه وقایع کوچکی هستند. گاهی هم سختی فقط مربوط به کار بود و شناسایی منطقه پیش از عملیات و پیاده‌روی‌های طولانی در گرمای شرجی منطقه و غواصی در آب‌های سرد، زندگی چندروزه روی یک بلم سه‌متری، کیلومترها پارو زدن و نمونه‌هایی از این قبیل.» سپس سری تکان می‌دهد: «گاهی آدم‌هایی که داستان ما را می‌شنوند، تصور می‌کنند اغراق می‌کنیم اما شرایط جنگ، حقیقت عجیبی بود که گاهی به معجزه بیشتر شباهت داشت.»

> آن روزها خیلی‌ها، پنهانی به جبهه می‌رفتند اما من نمی‌توانستم با این روش بروم، زیرا مسئول پایگاه بودم و همه مرا می‌شناختند.

۱۰۰ رفتیم، ۲۵ برگشتیم

فراق یاران شهیدش هنوز هم چشمانش را تر می‌کند. با تاکید می‌گوید: تعداد شهدا در برخی عملیات‌ها بسیار زیاد بود. برای دانستن تعداد شهدا همین را بگویم که گردان خودم را با ۴۵۰ نیرو برای کربلای ۵ به منطقه بردم اما ساعت ۵ صبح که برای بازسازی و تجدید قوا برگشتیم آبادان، فقط ۹۰ برگه مرخصی صادر کردم. نیروهایم یا شهید شده بودند یا اسیر یا مجروح که به مرکز درمانی فرستاده شده بودند.

آن‌طور که می‌گوید، فقط نزدیک به ۱۵ نفر از دوستانش در مسجد المهدی در مدت حدود دو سال شهید می‌شوند. همچنین یادش هست در دو عملیات به فاصله پنج ماه، ۱۴ نفر دیگر از دوستان نزدیکش را از دست می‌دهد و غم فقدان آن‌ها همیشه با اوست.

کربلای ۴؛ مقدمه پیروزی در کربلای ۵

اگرچه لو رفتن عملیات کربلای ۴، رزمندگان را با روزهای تلخ و سخت روبه‌رو کرد حسین‌زاده معتقد است همان عملیات باعث شد در کربلای ۵ پیروز شویم: «در عملیات کربلای ۴ ما از روبه‌رو به دشمن حمله کردیم و ۱۵ تا ۱۷ نوع مانع مختلف در زیر زمین، روی زمین و در آسمان، مقابل ما قرار داشت. تنها یک تیپ درست عمل کرد و موفق شد و آن‌هم تیپ حضرت ابوالفضل(ع) بود که از کنار به دشمن حمله کرد و موفق شد خودش را به دریاچه پرورش ماهی برساند. ما متوجه شدیم که آسیب‌پذیری دشمن از کناره‌ها بیشتر است. اگر استفاده از تجربه آن گردان نبود، هرگز نمی‌توانستیم بعد از ۱۳ روز، عملیات مهم کربلای ۵ را شروع کنیم. اما موفقیت با ما همراه بود و در آن عملیات، عراق را شکست دادیم و به نزدیک بصره رسیدیم.»

ریه‌هایی پر از مواد شیمیایی و سردردِ ناشی از موج‌گرفتگی‌ها

از تمام عملیاتی که در آن حضور داشته و مهارتی که در آموزش‌ها دیده و از آن استفاده کرده، حالا ریه‌هایی شیمیایی برایش مانده است و سردرد ناشی از موج گرفتگی‌ها: «در جزیره مجنون، والفجر ۸، کربلای ۴ و ۵ شیمیایی شدم.» یادش هست که در کربلای ۵ با ۱۲ رزمنده دیگر داخل یک سنگر کوچک دومتری کمین کرده بودند که با گلوله مستقیم تانک عراقی‌ها ۱۱ نفر شهید شدند. همان‌جا دچار موج گرفتگی شدیدی می‌شود. با همه این احوال به‌دنبال گرفتن درصد جانبازی‌اش نرفته است. می‌گوید: کارهایم را برای رضای خدا انجام دادم و با او معامله کردم.

حرکت روی مین‌ها با شهادت به پایان رسید

در میانه همین معامله، خیلی از دوستانش پرکشیده‌اند: «وظیفه ما شناسایی منطقه پیش از عملیات‌ها بود. یکی از سخت‌ترین آن‌ها را همیشه یادم هست. این روزها از خرمشهر تا یادمان شلمچه، ۱۰ کیلومتر راه است اما آن زمان تنها سه کیلومتر آن آزاد و مابقی دست عراقی‌ها بود؛ یعنی تا خط مقدم همین قدر فاصله بود. یک جاده باریک که آن‌قدر گلوله خورده بود که به‌سختی می‌شد از آن عبور کرد. جایی که برای شناسایی رفتیم، بین ما و عراق ۵۰۰ متر فاصله بود و دشمن تا جایی که توانسته بود، خودش را به خاکریز ما چسبانده بود. این مسیر را باید در مدت ۴۸ ساعت شناسایی می‌کردیم. یک تانک سوخته وسط میدان رها شده بود و هرروز داخل آن می‌ماندیم. عراق با فاصله سه متر سنگر زده بود و هرشب تعدادی از آن‌ها را پر و خالی می‌کرد. برای اینکه بدانیم کدام خالی است که از بین آن رد شویم، باید ۲۴ ساعت آنجا دیده‌بانی می‌کردیم.»

حسین‌زاده در ادامه ماجرا می‌گوید: یک تخریب‌چی جلو می‌رفت. من دوربین دید در شب، دستم بود و پشت‌سرم دو نیروی دیگر می‌آمدند. هرجا تخریب‌چی پایش را می‌گذاشت، ما هم همان مسیر را می‌رفتیم. به هرسختی بود، از میدان مین گذشتیم، محل را شناسایی کردیم و برگشتیم. در بازگشت، پای شهیدمیرزایی که نفر آخر بود، به تله‌مین‌های منور گیر کرد. فاصله ما با عراقی‌ها حدود ۲۰ متر بود. در شرایطی که در میدان مین نه می‌توانستیم درازکش برگردیم، نه سینه‌خیز و هیچ کاری از دستمان برنمی‌آمد، همان‌جا نشستیم تا منور خاموش شود. عراقی‌ها ما را به رگبار بستند. برایم عجیب بود که چرا تیرها به من نمی‌خورد. تخریب‌چی از پشت تیر خورد و همان‌طور که نشسته بود، به روی زمین افتاد و یک مین دیگر هم منفجر شد. در این فاصله منور خاموش شده بود اما نتوانستیم جسد تکه‌تکه شهید میرزایی را به عقب برگردانیم. عراقی‌ها جسد شهید را بردند و بعدها در تبادل شهدا به ایران، تحویل دادند.

ماجرای رسیدن به جزیره راهبردی بوارین

بعد هم از گردان خودش می‌گوید که گردان عملیاتی بوده است: «حدود ۲۵ نفر از بچه‌های اطلاعات‌وعملیات را با چندین سال تجربه جمع کردم و به گردان خودم آوردم؛ به همین دلیل یک کادر قوی باتجربه بودند و نگاهشان به منطقه با یک رزمنده معمولی فرق داشت. لشکر به گردان ما امید ویژه‌ای بسته بود؛ برای همین قبل از عملیات کربلای ۴ ماموریت گرفتیم که برویم در ۲۵ متری جزیره بوارین، نهر خَیّن مستقر شویم. خط پدافندی به ما دادند تا اطلاعات آن‌ها دستمان باشد و شب عملیات، نیروها مستقیم عمل کنند.»

او که عشق عکاسی را از پدرش به ارث برده است، از لابه‌لای عکس‌هایش، تصویری را نشانم می‌دهد که با فاصله کمی از سنگرهای عراقی گرفته است. آن‌طور که می‌گوید، خودش داخل سنگر بوده و فقط لنز دوربین را از سنگر بالا آورده است؛ چون کمترین تکانی او را در تیررس دشمن قرار می‌داده است: «دشمن آن‌قدر به ما مشرف بود که در جریان آن شناسایی چند نفر از نیروها که فقط سرشان را از سنگر بیرون آوردند، با گلوله تک‌تیرانداز شهید شدند.»

از جزئیاتی که شرح می‌دهد، خاکریز عراقی‌ها و نهر خَین کاملا پیداست. جریزه ام‌الرصاص، اروند، بوارین و همه جزئیات روی آن پیداست. می‌گوید: داخل زمین را گود کردیم و از داخل کانال رفت‌وآمد می‌کردیم. از آبان تا دی، آنجا بودیم که همان مقدمه کربلای ۴ بود. هفته به هفته نیروها عوض می‌شدند. سپس اضافه می‌کند: در طول خط ۲۰۰ متری، ۱۵ تا ۲۰ سنگر داشتیم. عملیات که شروع شد، ابتدا تخریب‌چی‌ها خط را باز کردند و سپس گردان ما رفت داخل جزیره و مسیر را گرفتیم. در عملیات می‌دیدیم که خودروی تدارکات تا نزدیکی ما می‌رسد اما نیروهای تدارکات با گلوله عراقی‌ها به شهادت می‌رسند. هرچه تلاش کردیم محل استقرارشان را پیدا کنیم، تا شب عملیات موفق نشدیم. وقتی به بوارین وارد شدیم و قرارگاه فرماندهی‌شان را گرفتیم، دیدم پشت قرارگاه سنگر فرماندهی با فاصله ۴ کیلومتر، یک دوربین ۲۰ در ۱۲۰ گذاشته‌اند که تا خرمشهر واضح دیده می‌شد. آن‌ها یک خاکریز بلند، پشت نخل‌ها ساخته بودند که تا شاخه‌ها بالا آمده بود و مقابل خاکریز هم نخل کاشته بودند که از دور نخلستان ساده‌ای به چشم می‌آمد.

مربی سخت‌گیر جبهه‌ها

حسین‌زاده بالاخره موفق می‌شود در همان اثنای جنگ در دزفول دیپلم بگیرد. بعد هم همان‌جا دوره‌های زیادی در قالب آموزش شنا، غواصی، غریق‌نجات و سلاح‌شناسی برگزار می‌کند. او مربی سختگیر درس مقاومت بدنی و شناسایی است اما خوشحالی‌اش این است که نیروهای زبده و خبره‌ای را آموزش داده و به عملیات‌ها فرستاده است که در جنگ نقش مهمی داشته‌اند.

روزهایی که با خاطره‌نویسی و روایتگری می‌گذرد

می‌گوید: «تا جنگ ادامه داشت، فرصت نکردم ازدواج کنم. چون همیشه در منطقه و عملیات بودم. هم‌زمان با پذیرش قطعنامه ازدواج کردم و اکنون چهار فرزند دارم.»

با همین خاطرات است که حالا فریدون حسین‌زاده، روزهای بازنشستگی‌اش را در مساجد، دانشگاه‌ها و بخش‌های دیگر به کار روایتگری جنگ می‌گذراند؛ جنگی که تقریبا از ابتدا تا آخرش را دیده است.



فریدون حسین‌زاده

سال تولد: ۱۳۴۳
زمان حضور در جنگ: ۹۳ ماه
تعداد عملیات: ۱۸ عملیات، حضور مستقیم
نام عملیات: والفجر مقدماتی، یک، ۳، ۸، ۱۰، خیبر، میمک، بدر، قادر، کربلای یک، ۲، ۴، ۵ و ۸، نصر ۸، تک‌حسینیه، تک گوجار، تک‌جزیره
مسئولیت در عملیات: عضو اطلاعات و عملیات لشگر ۲۱ امام رضا(ع)؛ گردان رعد، سرگروه گشتی و معاون گردان
نوع مجروحیت: شیمیایی و موج گرفتگی

زیر خاکی

دزدی و دغلی کم شده



سید مهدی سیدقطبی
کارشناس مطبوعات

در این اوقات از حسن تدبیر و سلوک امنای دولت ایران در دارالخلافه چنان است که دزدی و دغلی بسیار کم می‌شود به‌طوری که ذکر می‌شود یک سبب امنیت، گذاشتن قراولخانه‌ها است در شهر، لذا امنای دولت قاهره منظور دارند که در شهرهای معظم سایر ممالک نیز قراولخانه بگذارند. ازجمله حکم شد که در اول حوت در سی جای شهر مشهد قراولخانه بنا بگذارند. چاپار خراسان که روز بیست‌ونهم ربیع‌الاول، بیست روز پیش‌تر آمد اعلام نمود اخبار تازه‌ای در آنجا نیست و کمال امنیت در آنجاست مگر اینکه کدخدایان سرخس رفته‌اند که گرویی‌ها و اسرایی که دارند بیاورند و قشون هم در بیرون شهر اردوی حاضر دارند که اگر از آن‌ها اهمال شود مأمور شوند.
شماره ۵/۱ ربیع‌الثانی ۱۲۶۷
روزنامه وقایع اتفاقیه

صفحات خراسان کمال امنیت دارد. از قراری که در روزنامه‌های خراسان نوشته بودند شش نفر سرباز مرتکب جزئی دزدی در شهر مشهد شده بودند. سرهنگ آن فوج مستحضر شده، مال مردم و خودشان را گرفته خدمت نواب حسام‌السلطنه والی خراسان برده هر یک را تنبیه مضبوط که عبرت سایر قشون باشد کرده و نظم درست در راحتی و امنیت آن شهر داده‌اند و دیگر نوشته بودند که این روزها کدخدایان ترکمانان سرخس باگِرو معتبر به‌مراهی غلام‌رضاخان وارد شهر مشهد می‌شده‌اند که متعهد امنیت تجارت راه سرخس بشوند.
شماره ۱۹/۳ ربیع‌الثانی ۱۲۶۷
روزنامه وقایع اتفاقیه

جوانیه

شهرداری منطقه ۴

در پاسخ به پیام شهروند گرامی مبنی بر «بررسی وضعیت نظافت آسفالت، جدول کشی و پلاک گذاری منازل پنجتن ۵۲ حدفاصل چهارراه تبادکانی و چهارراه ایزدپناه» به استحضار می‌رساند: در بررسی‌های به عمل آمده وضعیت آسفالت و جداول این خیابان مطلوب بوده و نظافت محل مذکور به صورت مستمر همه‌روزه با نظارت کارشناسان مربوطه انجام می‌شود. همچنین نماینده شهروندان ارجمند می‌تواند برای پلاک گذاری منازل به اداره فرهنگی و اجتماعی شهرداری منطقه ۴ واقع در نبش شهید بابانظر ۴۲ مراجعه فرماید تا اقدامات لازم صورت بگیرد.

در پاسخ به پیام شهروندی مبنی بر «نبود دید کافی عابران و خودروها به دلیل نوع درختچه‌های کاشته‌شده در بولوار شهیدمفتح» به استحضار می‌رساند: با توجه به عرض کم آیلند میانی بولوار شهیدمفتح، کاشت درختان پایدار در این باره میسر نبوده و درختان کاشته‌شده در این آیلند از گونه‌های توت مجنون و درختچه توری می‌باشد که در بازدید میدانی به‌عمل آمده، گونه‌های کاشته‌شده فعلی حادثه‌ساز نبوده و هیچ‌گونه مشکلی برای تردد وسایل نقلیه و عابران ندارد.

لازم به ذکر است شهروندان می‌توانند برای کسب اطلاعات بیشتر درباره پیگیری این پیام‌ها با شماره تلفن‌های ۳۱۲۹۴۰۱۲ و ۳۱۲۹۴۰۱۰ روابط عمومی شهرداری منطقه ۴ تماس بگیرند.

کرونا و حاکمیت اندیشه بر جامعه و جهان خانواده‌محور

... همه‌جانبه جامعه در گرو طراحی، تدوین و اجرای متعهدانه برنامه‌های خانواده محور است.

ادامه از دیدگاه صفحه یک

بدیهی است لازمه طراحی و اجرای کامل برنامه‌های اثربخش و ماندگار خانواده‌محور آن است که همه نهادهای ملی خانواده‌محور باشند و همه کارگزاران نظام از اندیشه والای خانواده‌محوری بر خوردار شوند. یعنی مجلس و قوانین خانواده‌محور، دستگاه قضایی خانواده‌محور، دولت و برنامه‌ها خانواده‌محور، اقتصاد خانواده‌محور، صنعت خانواده‌محور، مسکن خانواده‌محور، کشاورزی خانواده‌محور، آب و برق و گاز خانواده‌محور، تأمین اجتماعی خانواده‌محور، بهداشت و درمان خانواده‌محور، مدرسه خانواده‌محور، مسجد خانواده‌محور، رسانه خانواده‌محور، ارتباطات خانواده‌محور، حمل‌ونقل خانواده‌محور، شهرداری خانواده‌محور، پلیس خانواده‌محور و جامعه و جهان خانواده‌محور باشند. همین نگاه است که تأسیس یک وزارتخانه قوی و پراقتدار به‌عنوان «وزارت خانواده» برای هماهنگی در طراحی و اجرای دقیق برنامه‌های ملی خانواده‌محور را به یک ضرورت اساسی تبدیل می‌کند. کانون خانواده با حاکمیت آرامش و نشاط معنوی، اصلی‌ترین بستر رشد و شکوفایی وجود است. پیامبر خدا، حضرت محمد مصطفی(ص) هنگامی که اولین مسجد مسلمانان را در مدینه بنا کرد، در همان مسجد به حاضران فرمود: «از منظر من محبوب‌ترین بنای هستی خانواده است.» این وزارتخانه می‌تواند با تجمیع بهزیستی، معاونت خانواده ریاست‌جمهوری، حوزه معاونت جوانان، وزارت ورزش و جوانان، سازمان تأمین‌اجتماعی و... تأسیس شود.

به روایت منشور



حسین زاده: چند روزی طول کشید تا کمک‌های مردمی را توزیع کنیم. کاروان عزم برگشتن که کرد «خودم را پنهان کردم و گفتم دنبال من نگردید. من مشهدبیا نیستم.» ۴۵ روز در ستاد پشتیبانی ایلام ماندم و روز آخر برگه تسویه حسابی به دستم دادند. با این برگه به‌طور رسمی رزمنده شده بودم.